



## از سحر تا ظهر خونین چریک

(زندگی نامه رفیق کبیر محمد حرمتی پور)

سحر :

با آغاز حرکت انقلابی و نوین چریکهای فدائی خلق ایران در سالهای 49-50 (سیاهکل و دیگر شهرها) فضای ایران آکنده از طنینی پر طپش گشت: طنین پر شکوه آغاز مبارزه مسلحانه. اینک سر آغاز جنبش نوین خلقهای ایران بوسیله مردان و زنانی پایه گذاری میشد که پیشاهنگ راستین خلقند و این اصل را ثابت کرده اند که: "پیشاهنگ نمی تواند پیشاهنگ واقعی باشد مگر اینکه چریک فدائی خلق باشد".

در سپیده دمان یک صبح بهاری سال 52 رفیق محمد بدون خداحافظی از فرزند و همسرش از محیط خانواده پا فراتاد تا دنیای بزرگتری را در آغوش کشد. دنیای والای فدائی و برای رهائی خلق و در راس آن پرولتاریا، این جهش با ملاقات رفیق کبیر حسن نوروزی انجام پذیرفت و بدین گونه رفیق "مسعود" دور از چشمان هرزه گرد ساواک و پلیس امپریالیستی شاه زندگی انقلابی را آغاز کرد. قبل از این در تماس با رفیق کبیر صبوری (بهروز) با "سازمان چریکهای فدائی خلق ایران" ارتباط داشت. ضربات سال 50 برای چند ماه با عث قطع ارتباطش با سازمان گردید. رفیق مسعود در این مدت با تلاش پیگیرانه و مصمم به قصد ارتباط گیری آتی با "سازمان" به سازماندهی رفقائی که با پاکبختگی تمام آماده نثار تن و جان خود برای رهائی ستمدیده گان بودند، اقدام نمود. این رفقا هشت تن بودند که با آگاهی به تئوری ظفر نمون مارکسیسم - لنینیسم، در شرایط آغاز جنبش نوین انقلابی در جهت اقدام به مبارزه مسلحانه و پیوند یافتن با چریکهای فدائی خلق حرکت میکردند. این رفقا در دو تیم چریکی در قائم شهر (شاهیه سابق) و بابلسر استقرار داشتند. مسئولیت یک تیم بعهد چریک فدائی خلق رفیق شهید عباس کابلی بود و رهبری تیم دیگر را رفیق مسعود بعهد داشت. عملیات انفجار کازینوی بابلسر و دیگر اقدامات تدارکاتی و تبلیغاتی با تراکم خوب و کوشش مداوم در شهرهای شمال انجام میگرفت. در اواخر تابستان 51 در حالی که سازمان در جریان باسازی ضربات آن دوره بود، شایستگی کلیه رفقای هم گروه رفیق مسعود در پیوستگی به "سازمان" تائید گردیده. با پیوستن این رفقا بویژه در آن مقطع قدرت آتش، توان تشکیلاتی و در یک کلام استحکام "سازمان" فزونی قابل ملاحظه ای یافت. پراتیک واحد رفقای شهیدی چون: مسعود، عباس کابلی، خسروی اردبیلی (داداشی)، محسن نوربخش، حق نواز، خراط پور، لنگرودی و ... در کنار رفقای کبیری چون حسن نوروزی،

علی اکبر جعفری و حمید اشرف و ... بخوبی بیانگر این امر است که چه خشم و آتشی میتوانست بر پا شود و شد، (سلسله عملیاته‌های سالهای 53 - 51). رفیق مسعود بعد از مدتی فعالیت در تهران و اصفهان و ... به همراه چریک فدائی خلق رفیق شهید ایرج سپهری که پس از بازگشت از فلسطین با سازمان تماس گرفته بود برای سازماندهی امر تدارکات و روابط انترناسیونالیستی "سازمان" عازم فلسطین شد.

### در افق فلات:

دو چریک، دو پاور خلق با عبور از صحراهای سوزان مرزهای جنوبی میهن خود، با عبور از موانعی چون بی‌آبی مداوم، گرسنگی، مامورین "استخبارات"، شرطه‌های گوناگون و مشکلات دیگر در کنار خلق فلسطین قرار گرفتند تا به اجرای وظیفه‌ای مضاعف، در جهت جنبش انقلابی خلقهای ایران و فلسطین خاطره ابوالعباس (رفیق صفایی فراهانی) را دوباره زنده سازند. در اولین باری که رفقا عازم فلسطین بودند توسط مامورین دولت عراق جهت شناسایی و بازجویی به زندان برده می‌شوند. رفیق مسعود در زندان بخاطر رفتار غیر انسانی مامورین امنیتی عراق با یک زندانی عراقی اعتراض میکند که مامورین امنیتی چند نفره به رفیق هجوم می‌آورند و او را مورد ضرب و شتم شدید قرار میدهند بخوبی که رفیق بی‌هوش میشود. بعد از اینکه هویت رفیق برای آنان روشن گردید از این واکنش اصولی و انسانی تحت تأثیر قرار گرفتند. حماسه‌ها و شخصیت والای این دو چریک فدائی، ابوسعید (ایرج سپهری) و ابوجمال (رفیق مسعود) را تمامی سازمانهای انقلابی منطقه و یاوران واقعی آنها از فلسطین تا ظفار، از یمن تا سوریه به یاد دارند. کلیه چریکهای فدائی خلق که از سال 53 به بعد به جنبشهای انقلابی فلسطین و ظفار می‌پیوستند همگی از رهبری ابوجمال (مسعود) برخوردار بودند. هنگامی که جنگ اکتبر سال 1973 آغاز شد در راس تعدادی از چریکهای فدائی خلق و از جمله فدائیان فلسطینی در کنار خلق قهرمان فلسطین مبارزه کرد. روحیه عالی و شهامت انقلابی ابوجمال و همزمانش در یاد هم‌زمان فلسطینی‌شان که در آن زمان در "جولان" می‌جنگیدند همواره زنده است. نامهای ابوجمال و ابوسعید دو نام برجسته‌ای است که در کنار نام ابوالعباس بیانگر روحیه انترناسیونالیستی چریکهای فدائی خلق ایران می‌باشد. رزمندگان قدیمی فلسطینی همواره با احترام از آنها یاد می‌کنند و آنها را شهدای خود نیز می‌دانند. در سال 53 رفیق مسعود طی سفری که به یمن داشت با رهبران انقلابی یمن و عمان دیدار کرد. از نتایج این دیدار اتخاذ تصمیم در باره اعزام رفقای از "سازمان" جهت آموزش و شرکت در جنبش - انقلابی، استفاده از فرستنده رادیویی و گشایش دفتر نمایندگی رسمی "سازمان" در

عدن بود که بنوبه خود تاثیر شایانی در گسترش روابط بین المللی و ارتباط خارجی "سازمان" داشت. رفیق مسعود بحکم مسئولیتش ( رهبری شورایی بخش خارج "سازمان") در استفا ده از رادیوی "میهن پرستان" که به کوشش هواداران جنبش مسلحانه ایران ایجاد شده بود نقش ویژه ای داشت. پس از بررسیهای اولیه رفیق مسعود طرح ایجاد ارگان تشکیلاتی ویژه خارج از کشور را براساس نیازهای آندوره به "سازمان" ارائه داد که با تصویب آن طرح ارگان مذکور بطور عملی کار خود را آغاز کرد. بر اساس طرح مذکور "سازمان" علاوه بر دخالت مستقیم در رهبری جنبش دانشجویان و دانش آموزان هوادار و ایرانیان مقیم خارج از کشور توانست رابطه نزدیکی با نیروها و جنبشهای آزادی بخش منطقه و جهان برقرار نماید. کمکهای انقلابی اعم از مادی و تجربی را که در چهار چوب روابط انترناسیونالیستی در اختیار "سازمان" و یا بالعکس از سوی "سازمان" در اختیار آنها قرار میگرفت کانالیزه نماید.

پیش از سال 55 گروهی معروف به "ستاره" در یک پروسه تجانس با "سازمان" قرار داشت در طی مبارزه ایدئولوژیک این جریان با "سازمان"، رفیق مسعود تضادهای اساسی میان نظرات این گروه و "سازمان" یافت. در نتیجه با قطعیت یک چریک فدائی، با ایمان براه سرخ فدائی و در دفاع از میراثهای گرانبهای سیاسی و ایدئولوژیک، در مقابل این جریان انحرافی ایستاده و طی یک دوره مباحثه و مبارزه آنها را که حتی با قبضه کردن امکانات "سازمان" بنفع گروه خود قصد تحت فشار قرار دادن "سازمان" را داشتند افشاء و طرد نمود.

در سال 55 "سازمان" متحمل یک رشته ضربات میشود. بعد از درگیری حماسی مهرآباد که طی آن ده تن از رهبران و کادرهای "سازمان" چندین ساعت با مزدوران شاه که با نیروی زیاد و سلاحهای نیمه سنگین و حتی هلی کوپتر خانه مسکونی چریکها را مورد یورش قرار دادند در نبرد بودند و همگی شهید شدند، رژیم مزدور شاه اعلام کرد که رفیق محمد حرمتی پور نیز در این درگیری به شهادت رسیده است. این دروغ رژیم شاه ناشی از ترس و وحشت رژیمهای مزدور امپریالیسم از چریکها و رزم آنهاست. وقتی شناسنامه رفیق که بهمراه رفیق دیگری بود بدست آنها افتاد با خوشحالی و شتابزدگی باصطلاح پایان کار چریکهای فدائی خلق را اعلام کردند و با این کار سرانجام خود را بی آبرو ساختند. بعد از جریانات و ضربات سال 55 بار دیگر ارگان تشکیلاتی ویژه خارج از کشور بکار خویش ادامه داد. در آغاز رفیق مسعود و بعدها با همکاری رفیق اشرف دهقانی مسئولیت ارگان مذکور را تا آستانه قیام بر عهده داشت. نبض زندگی انقلابی رفیق مسعود در طی فعالیت در خارج از کشور با ضربان زندگی "سازمان" در داخل نواخته میشد. اوج و فرود حرکات "سازمان" و جنبش با انعکاسی مستقیم تاثیر ژرف خود را در افق دید رفیق بر جای می نهاد. در طی یک مکاتبه قبل از ضربات سال 55 رفیق

مسعود نسبت به انباشتگی زیاد تیمهای چریکی در شهرها و لزوم گسترش مبارزه مسلحانه به روستاها (جنگل) به رفیق کبیر حمید اشرف هشدار داد که متأسفانه این هشدار بجا و حیاتی کار ساز نیامد و سیر حوادث آتی درستی پیش بینی های رفیق را آشکار کرد. همچنانکه با انتشار پیام دانشجوی شماره 4 در آذرماه 56 که در آن با شیوه ای غیر اصولی و بی پرنسیب خط مشی "سازمان" تغییر یافته اعلام گردید رفیق مسعود به عینه کیفیت نزولی "سازمان" را دریافت و آینده فلاکت بار آنرا پیش بینی نمود. به رفقای "سازمان" اعلام داشت که "با دید از نو سازمان بسازیم" که با انتشار کتاب "در باره شرایط عینی انقلاب" قدم در راه این اعتقاد اصولی نهاد. در عین حال رفیق بارها و بارها از رهبران اپورتونیست سازمان درخواست میکند که جهت بحث و مبارزه ایدئولوژیک به میهن مراجعت کند اما به بهانه های گوناگون موافقت نمیشود.

### ظهر خونین:

آهسته آهسته ناله ها فریاد گردید و ذره ذره اعتراضات، تظاهرات و درگیری توده ها در گرمای مبارزه ضد امپریالیستی به سیلاب آهن و آتش تبدیل شد. خشم خلق در 21 - 22 بهمن ماه 57 شکوفا گشت و قیام خلق رخ نمود. چریک فدائی به یمن مبارزه چندین ساله در جریان او جگیری مبارزات توده ها و قیام، با اقبال عظیم توده ها روبرو گشت. گل بوته های خونین در گوشه و کنار خیابانها، شکنجه گاهها اکنون در بستان رزم توده ها گل آذین می بست. اما همه اینها از دید تیز بین چریک فدائی خلق رفیق مسعود شرایط حال بودند که بدون پیوند درست و راستین با آینده ثمری نمی توانست داشته باشد، رفیق چکیده و عصاره جوهر سیاست پرولتری یعنی تعرض را عمیقاً و دقیقاً درک کرده بود. از این زاویه ایستائی و در خود فرورفتن "سازمان" و چشم به آینده نداشتن آنرا پوسیدن و مرگش تشخیص داد. هشدار داد، استدلال کرد، فریاد برآورد اما دم گرم انقلابی در مغز سربی و سرد فرصت طلبان مسلط بر "سازمان" موثر نیفتاد بحکم ضرورت، چریک فدائی برای نجات مشی و اعتبار فدائی، برای استوار ماندن تنها راه درست رهائی خلقها بار دیگر از صفر آغاز کرد، بیشک نقطه قوت و قدرت عظیم رفیق در همینجا نهفته است: در دریای انقلاب قاطعانه به پیش رفتن، در بپا کردن توفان پیکار توده ها تلاش کردن و در اینراه سر از پا نشناختن، از مصائب نهراسیدن و در یک کلام روحیه فدائی را جلوه گر ساختن اینست قدرت واقعی در شروع از هیچ. این آخرین باری بود که رفیق در جریان قیام به میهن بازگشت ولی اولین بار نبود. در طی فعالیت انقلابی بارها در جهت انجام وظایف مبارزاتی به میهن رفت و آمد میکرد. در شهریور ماه 52 هنگامی که از یک ماموریت از مرزهای جنوبی به همراهی رفیق شهید ایرج سپهری به

میهن باز میگشت در قبرستان آبادان مورد شناسائی عناصر دشمن قرار گرفت. رفا بعد از کشتن مزدوری که قصد دستگیری آنها را داشت و با مصادره يك اتومبیل ژیان توانستند از منطقه دور شوند اما مزدوران ژاندارمری دشمن که در جریان واقعه قرار گرفته بودند راه را بر آنها بستند. رفا هنگامی که به راه بندان رسیدند بدون اینکه از سرعت خود بکاهند به راه بندان زدند و در مقابل چشمان وحشت زده مزدوران این محاصره را با حالت جنگ و گریز در هم شکستند و هنگامی که بدخل شهر آبادان رسیدند با يك دسته دیگر از مزدوران روبرو شدند که بر سر راه آنها کمین کرده بودند همچنانکه در حال جنگ و گریز بودند مهمات خود را تقسیم کردند و قرار بعدی را گذاشتند و برای آنکه نیروهای دشمن را پراکنده سازند تصمیم گرفتند هر کدام از يك طرف ضمن تهاجم و دفاع محاصره جدید را نیز پشت سر بگذارند. رفیق ایرج سپهری همچنانکه میدانیم بعلت مریضی و گرما زدگی نتوانسته بود از مسیر و یژه خود بسرعت عبور کند و در نتیجه مجبور به درگیری شد که تا آخرین گلوله خود با دشمنان جنگید و آخرین نارنجک خود را در میان خود و دسته - ای از مزدوران شاه منفجر کرد و شهید شد. (راهش پا یدار). دسته ای دیگر از مزدوران که رفیق مسعود را تعقیب می کردند با دیدن جسارت و قدرت مانور رفیق و تیراندازی های به موقع وی از تعقیب کردن خودداری کرده و عقب نشینی کردند، رفیق در حالی که تنها چند گلوله در سلاحش باقی مانده بود و سنگی را مانند نارنجک در دست گرفته بود و مزدوران را گاه گاه با آن میترساند همچنان به دویدن پرداخت تا وقتی که متوجه شد دیگر کسی او را تعقیب نمی کند. در این زمان به نقطه ای نزدیک بهمنشیر رسید که محل زندگی زحمتکشان فقیر است او هنگام فرار از رادیوی دشمن شنیده بود که مزدوران مشخصات و نشانی لباس "خرا بکار متواری" را می دهند بهمین دلیل فوراً خود را به رودخانه زد و به يك کپر زحمتکش عرب رفت و از او خواست لباسهای خیس او را بگیرد و يك پیراهن و شلوار خشک به او بدهد. کپرنشین زحمتکش با آنکه صدای تیراندازی را شنیده بود، همچنان که حیرت زده به سرو وضع رفیق نگاه میکرد هویتش را سوال کرد. رفیق گفت که چریک فدائی خلق است و بخاطر زحمتکشان میجنگد. مرد زحمتکش چای و نان و لباس به او داد و پس از ساعتی به همراه وی از راهی دور از دسترس پلیس شاه وارد مرکز شهر شد و بعد از تهیه لباس مناسب و تغییر قیافه در حالی که خبر شهادت رفیق ایرج وجودش را آکنده از خشم و کینه بدشمن کرده بود برای ادامه راه او و با عزمی استوارتر از پیش، از این نبرد قهرمانانه به سلامت جست. رفیق مسعود از هر فرصتی هر چند کوچک و از هر امکانی هر چند محدود بخوبی درجهت گسترش دامنه و عمق مبارزه مسلحانه سود می جست و با آگاهی به ستمی که بر خلقهای زحمتکش ایران میرفت بر ضرورت يك پارچگی نیروهای مبارزاتی زحمتکشان سراسر ایران عمیقاً معتقد بود و گام برمیداشت بطوریکه با رهنمودهای عملی و فکری رفیق بسیاری از فرزندان زحمتکشان خلق عرب به مبارزه پیوستند و

بصورت محفل - گروه‌های انقلابی در آمدند و در خدمت جنبش انقلابی خلق‌های ایران به شکل موثری حرکت نمودند. نمونه این جریان‌ات گروهی بود که بعدها با نام نشریه ای "النضال" مرکز ثقل حرکات انقلابی جنبش خلق عرب را در برهه قیام تشکیل دادند.

رفیق کبیر محمد حرمتی پور (مسعود) از رهبران و بنیانگذاران جریان چریک‌های فدائی خلق ایران بود. رابطه میان او و سایر رفقا در يك کلام تجسم رابطه میان رفقا و سازمان بود. این امر را تمامی رفقائی که در کردستان و جنگل با رفیق همراه بودند با تمام وجود خود حس کردند. رفیق بعد از شکل‌گیری مجدد جریان چریک‌های فدائی خلق بعد از قیام به سرپرستی تیمی برای بررسی وضعیت سیاسی و مبارزاتی کردستان عازم منطقه شد. از آن پس در جنبش اول و دوم خلق رزمنده کرد، نماینده و رهبر چریک‌ها در کردستان بود. کاک مسعود را اغلب رهبران جریان سیاسی و پیشمرگان قدیمی جنبش انقلابی خلق کرد خوبی می‌شناسند. کاک مسعود مدتی را در پایگاه آموزشی کومله (گورامر) به تعلیم پیشمرگه‌های کوموله پرداخت و پس از اتخاذ تصمیم مبنی بر حرکت مستقل، شاخه کردستان چریک‌های فدائی خلق را پایه ریزی کرد. در جریان جنگ سنج با شرکت مستقیم خود به سازماندهی مبارزات توده‌ها پرداخت و در میان بنک‌ها محبوبیتی بزرگ کسب نمود. در ابتدای جنگ مهاباد فرماندهی گروهی از چریک‌ها را بعهده داشت. کاک مسعود را می‌بینیم که با قامتی استوار در مقابل روشها و تفکرات انحرافی جریان‌ات دیگر نسبت به مبارزه خلق کرد ایستادگی میکند. از عقب نشینی‌های بی‌موقع، از عدم تعرض لازم و عدم آینده‌نگری در باره جنبش خلق کرد سخت خشمگین است اما با منانت و شوق فراوان به توضیح و تشریح مسائل می‌پردازد، کاک مسعود را در پایگاه آموزشی چریک‌ها در سردشت می‌بینیم که همچون پدری مهربان، استادی قاطع تجربیات و مهارت‌های انقلابی و مبارزاتی خود را به چریک‌های آینده‌تعلیم می‌دهد. از زاویه مبارزه درون تشکیلاتی رفیق مسعود مظهر جنگندگی با انحرافات و نواقص بود. با قاطعیت، با برخورد‌های اصولی اما منعطف و وحدت جویانه به حلقه اصلی مشکلات و نارسائیه‌ها دست می‌گذاشت و سازمان را همچون مردمک چشم خود محافظت میکرد و در رشد سازمان، رشد جنبش را میدید و با رشد جنبش تحرك سازمان را می‌جست. درك اصولی و درست گسترش جنگ انقلابی و گشایش جبهه شمال را به کنگره ارائه نمود که با تصویب قاطع کنگره سازمان روبرو گشت. از آن پس انرژی بیکران، قدرت سازماندهی و توانائی رهبری رفیق در این جهت کانالیزه گردید. بعد از اینکه بدلائل مختلف جریان انشعاب در سازمان پیش آمد رفیق مسعود در روز دوم شهریور ماه 60 در راس اولین دسته از چریک‌های فدائی خلق ایران (ارتش - رهایی بخش خلق‌های ایران) بعنوان فرمانده ستون چریکی قدم در اعماق جنگل‌های مازندران نهاد، جایی که آرزوی چندین ساله خود و جنبش را در آن میدید. در پایگاه

تجمع اولیه چریکها در جنگل زندگی سخت چریکی، راه و رسم جنگ چریکی، تطابق با شرایط سخت طبیعی و تحمل کوله کشی ها و کم غذایی را به همزمان چریک میآموخت. در راه پیمائی های طولانی و مداوم، در جدال با موانع، و بالاخره در حرکات ریز و درشت همچون قلب فروزان " دانکو" مشعل روشنائی بخش راههای پر پیچ و خم جنگ چریکی بود. چشم انداز آینده را برای چریکها و سر انجام راه رهایی زحمتکشان را ترسیم می کرد. رفیق کبیر محمد حرمتی پور شایسته آنست که "چریک خلق" زبینه نام او باشد. در شرایطی که بنظر میرسید انرژی و توان گروه به "پایان خود" نزدیک میشود تازه انرژی و توان رفیق مسعود همچون منبعی پایان ناپذیر ظاهر می شد و سراسر وجود چریکهای همزم را فرا میگرفت و نیروی محرکه ای ایجاد می کرد که ادامه حرکت را تضمین مینمود. در شرایطی که مشکلات و موانع اختلال در پیشرفت کار ایجاد میکرد راهگشایی عملی و اقدام بموقع رفیق روح تازه ای در کالبد ستون چریکی میدمید و آنها را قادر به انجام هر کاری میکرد. همه هم رمزانش جریان عبور از رودخانه خروشان دامنه کوه "ترز" را بیاد دارند که در هوای سرد و برفی زمستان رفیق اقدام به عبور از آن نمود تا راه را برای ستون چریکی بگشاید اما رفقای دیگر مانع اینکار شدند و با شور و هیجان در پی قطع درختها و ایجاد پل بر آمدند. بدینگونه چریک خلق با سکون و درما ندگی که خلاف رویه و روحیه چریک است مبارزه مینمود و عملا طرق غلبه بر موانع را بدیگران می آموخت. در شرایطی که تحرك مداوم و کم غذایی مستمر بطور سیستماتیک ستون چریکی را فرسوده میساخت رفیق با شیوه های گوناگون که فقط نوادر رهبران چریکی قادر به انجام آنند روح تحرك را در جمع بر میانگینت. ایمان رفیق مسعود به پیروزی محتوم راهمان ( مبارزه مسلحانه هم، استراتژی هم تاکتیک ) و تجربه عملی اش چشمه جوشان چنین جلوه هائی بود. چریک خلق سلسله عملیت حمله و تسخیر رادیو توزیون مازندران (سوردار) - جاده هراز (ضر به به ایستگاه کر سنگ) - حمله و تسخیر مقر بسیج و سپاه شهر شیر گاه و راه بندان اتوبان ساری - قائم شهر را طراحی و رهبری نمود. ده سال مبارزه مسلحانه در شهر و کوه با رژیمهای مزدوری چون شاه و خمینی رفیق را در شمار یکی از برجسته ترین کادرها و رهبران جنبش مسلحانه قرار می دهد. در طی هفت ماه زندگی در شرایط سخت و پراتیک پیچیده جنگل ( از 2 شهریور 60 تا 4 فروردین 61 ) با اراده پولادین، کینه ای عمیق به دشمن و امیدی سرشار از آرزوی رهایی ستمکشان از سلطه امپریالیسم تجسم والائی از سیمای انسان طراز نوین را عملا در جمع همزمان به نمایش گذاشت. او مظهر اعتماد رفیقانه، صداقت کمونیستی و منش فدائی بود. این ویژگیها او را تا اعماق وجود رفقای که با او هم سنگر بودند و از نزدیک زندگی میکردند جای می داد. همیشه میآموخت: در همان نقطه ای که فکر می کنید که پایان کار نزدیک است دقیقا در همان نقطه باید با قاطعیت و برش انقلابی

حلقه اصلی معضل را چه در مورد سازماندهی باشد یا مسئله ای دیگر باز شناسید و چگونگی جهش از آن وضعیت موجود را بیابید، و خود مظهر مادی چنین شیوه ای بود .

## آخرین نبرد

تاریخ چنین خواست که رفیق حرمتی پور چهلمین سالگرد تولد خود یعنی روز 4 فروردین را در جنگلهای مازندران با خون خود جشن بگیرد. او در این نبرد آنچنان حماسه ای آفرید که حتی مزدوران جمهوری اسلامی نتوانستند با تحسین از او یاد نکنند و خود، جریان این جنگ خونین و نابرابر را همه جا بازگو کردند. او به همراه چهار تن از همزمانش در روز 4 فروردین 61 ساعت يك بعد از ظهر، در پایگاه موقت خویش به محاصره بیش از سیصد تن از سپاه پاسداران، بسیج، کلاه - سبز ارتش یعنی مزدوران رنگارنگ رژیم وابسته به امپریالیسم جمهوری اسلامی درآمد. این محاصره در شرایطی صورت گرفت که يك واحد چریکی برای عملیات در اتوبان ساری - قائم شهر از پایگاه دور شده بود و تعدادی از رفقا نیز به ماموریت های دیگر رفته بودند. رفیق حرمتی پور در ضمن درگیری بخشی از اسناد سازمانی را از بین برد و به رفیق جواد رجبی ماموریت داد تا به دیگر رفقای که برای عملیات رفته بودند بپیوندند و مانع بازگشت آنها به پایگاه گردد. او حتی در سخت ترین شرایط جنگ نیز سازمان و رفقای خود را فراموش نکرد. سرانجام در این نبرد حماسی، پنج چریک فدائی: رفیق محمد حرمتی پور (مسعود)، رفیق عبدالرسول عابدی (رضا)، اسد رفیعیان (جلیل)، رفیق جواد رجبی (فرشاد) و رفیق حسن عطاریان با نارنجکهای خویش به شهادت رسیدند و صفحه ای دیگر به تاریخ پر افتخار "سازمان" چریکهای فدائی خلق ایران افزودند. و خون سرخشان جنگل سبز "خی پوست" شیرگاه را ارغوانی ساخت. پیکر رفقای شهید جنگل بوسيله مزدوران جمهوری اسلامی در "مجاور محله" قائمشهر، محله زحمتکشان مبارز، به خاک سپرده شد. خبر شهادت رفیق حرمتی پور، چریک فدائی خلق و یاور و همسنگر خلق فلسطین و ظفار، تمام انقلابیونی را که او را میشناختند متأثر ساخت. ما میتوانیم هم امروز به رفیقی که با شنیدن خبر شهادت او پرسیده بود: "آیا پرولتاریا روزی خواهد فهمید که در راه رهائی خویش چه فرزندان را از دست داده است؟" پاسخ دهیم: آری ما مطمئنیم که تاریخ هیچگاه پیگری و عزم انقلابی رفیق مسعود را فراموش نخواهد کرد. یادش گرامی و راهش پایدار باد!